

جاهد و اینها نهدیم سببنا ولیکن بارنج و مدتی دراز میسر شود این چنین نماند دست و اند
اعلم بالصواب و الحمد لله رب العالمین و السلام علی من خلت به محمد و آله و صحبه اجمعین **بسم الله الرحمن الرحیم** بدان اسعد الله تعالی الدارین که گوید علی بن حسام الدین
المشهور بالیقین که این رساله است در علم حقائق و دانستن علم حقائق را سزاوار است بسیار است
از آنچه **بسم الله** اول آنست که زنده در اوقات خود را بعبادات ظاهر یعنی همیشه در ذکر مشغول
باشد چنانکه کینفس عالی باشد از یاد حق سبحانه و تعالی چه در غلظت و چه در رفیق و چه در شستن
و چه در خفتن و چه در خوردن **بسم الله** دوم آنست که پاک سازد نفس خود را بخلق مستور و در خوردن
از خلق بدون نه خلق بمشوره آنست که احسان کند در حق سستی که با وی میاید که بد باشد اگر چه درجا
جز **بسم الله** سیم آنست که تو اضع کنذ غنی را بسبب عشاء او خاصه مد باشد پس می رود ازین
او سیم عصب پس چه باشد حال کس که تو اضع کنذ ظالمان را که ایشان روز و شب دست
بسته باشند پیش مخلوق بخواری و از یاد حق غافل باشند **بسم الله** چهارم زهد است و نشانه زهد
که حرف کند از اسباب دنیوی که نزد اوست در راه حق تعالی و طلب نکند از امور دنیاوی مثل مال
و جاه و ناموس و مدح و ذم چنانکه در نظر او برابر باشد طلا و لوقه و سنگ و مسک و مالک حقیقه
زهد کاف آنست که از طلب درجابت اخروی یا نیز بگذرد چنانکه از دنیا فانی بگذشت که دنیا حرام
علی الاخرة و الاخرة حرام علی اهل الدنيا و ما حرمان علی اهل الرحمن **بسم الله** پنجم آنست که اعتقاد
کنند چیزی مخالف شیخ و اهل سنت و جماعت باشد و محترمان باشد از بدعت و فسق و مجرور همیشه
کوشش کند طلب علم تفسیر و حدیث و فقه در نزد عالم عادل و نگاه دارد حق ادب آن است ذرا
چندانکه تواند **بسم الله** ششم موت اختیار نماید از سالکان که قاعده بنیاده اند اول تو به دوم زهد
سیموم رسول چهارم قناعت پنجم دولت ششم ذکر خفی هفتم تو به بجانب حق جل و علا هفتم صبر نهم
راقبه دهم رضاست چنانکه حضرت رساله بنیاده علیه افضل الصلوة و اکمل التجات میا و نماید که تو
قبل آن نتوانست **بسم الله** هتم آنست که نگاه دارد زبان را از کذب و غیبت و فحش و از لاجبی و از لیس
سخن گفتن بی ضرورت و شعار خود سازد کم خوردن و کم خفتن **بسم الله** هشتم آنست که نگاه دارد دل
خود را از کینه و بغض و حسد و عداوة و کبر و از وسواس دنیاوی و از لفاق و کم و حیل و نایب و شومالی
و داغ الاوقات دل خود را بگرفت و ترس نگاه دارد چنانکه بر ساعت مصیبت و اندوهی نماند بر
خود راه دهد **بسم الله** نهم آنکه اگر حاجتمندی را با او کار داشته خواه آن کار از پیش او کنده خواه
از جایی دیگر باید که در آن خود را محاق نماند تا زمانی که کار حاجتمند ساخته نشود و باید که بلی محبت خود را
بر آن کار که مردم بقدر وسع او ستیزد و بر همه مذکرند حرف نماید و همیشه بخیر و نفع مردم سعی و

و انام نماید **بسم الله** دهم آنست که ذکر و عبادت که میکرده باشد آنرا از مردم مخفی و مستور دارد چرا که طاعت
نهانی بی ریاست و طاعت و عبادت خود را بخلق ظاهر کردن خالی از ریاست باشد و بخلق چنان
اختلط کند که هیچکس از حالت او آگاه نگردد بلکه او را از سائر اناس تصور نماید **بسم الله**
یازدهم آنست که ذکر الا اله الا الله که مرکب از نین و اثبات است بجهت تقوی قلب دائم که از نماید که در طرف
نهی جمیع محذورات را بنظر عدم و فنا مطالعه نماید و در طرف اثبات وجود معبود بحق را بنظر قدیم
و بقا مشاهده نماید و هرگاه نفس بیرون کشد بجانب نین متوجه گردد و هرگاه نفس خود را اندرون
کشد بجانب اثبات متوجه باشد بطولیت که از آن به لاسر و دل از آن متاثر گردد و در آن
حاله اگر کسی بهلوی و بی نشسته باشد باید که از آن آگاه نشود و جمیع اوقات خود را به استغراق گذراند
که یک لحظه از آن غافل نگردد **بسم الله** دوازدهم آنست که لغت خود را پاک سازد چنانکه در جایی که لغت
شبهه باشد مرکب نشود و اگر چه در این ایام نیز شبهه کم است اما باری آنچه تو از غلطی کند و لطیف
شیخ شریف عمل نماید بهترین لغت آنست که از کتب پیدا کند و اگر کتب نماند باری بر سید
و تحقیق نموده میل نماید و در ایام الاوقات با وضو و طهارت بعبه پیشه که حق سبحانه و تعالی
بالمنازاد دست در دادن الیه کتب التوابع و بحیث المتعلمین **بسم الله**

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی نواله و العلوته و السلام علی رسول محمد و آله **اما بعد** میگوید ضعف العباد خادم
العباد و خواجگی در دلش و فقه الله استعداد المعاد این ضعیف پیش ازین ساله در علم
سلوک خبیثه و از آنکه الان نام کرده ترتیب نداشته و این رساله را بجهت فصلی است که از
مقصود الصالحین نام بنده اسید از حضرت الوهیت آنست که هر که مطالعه کند علی حقیقه بحالیه برسد
و بدانکه سالک را ازین چهار چیز جاودانست علم و عمل و اخلاص و شیخ **فصل** در بیان اول در بیان علم
در بیان علم **فصل اول** در بیان عمل **فصل** در بیان اخلاص **فصل** در بیان شیخ **فصل اول** در بیان علم
بدانکه اول قدم در این راه علم است که علم اصل است و عمل فرع است شرف اصل است ولیکن منتفع
دلته در سیه است اما علم لا بدی که از آن چهار کیفیت اگر نماند سلوک نتواند کرد و این بر روی است
آنست که تعلق به تن دارد چون علم نماند و روزه ازینها شرط است که احکام و ارکان بدانند
و آن دوازده چیز است شش چیز پیش از نماز است یکی طهارت از بدت طهارت خابره و
سورت و استقبال چنانکه وقت شناختن و نیت بستن و شش چیز که درون نماز است یکی اول

بسم الله

دقیق و قزاق و کرم و سجود و قده ایزه مقدار تشبه و در سیزدهم اختلاف است و آن بیرون
آمدن است بفعل مصیبت و از روزی که از وقت طلوع صبح تا غروب آفتاب اکل و شرب
و مباشرت و زانیت و نیت شرط است اما آموختن علم زکوة و حج عام نیت که بر این است
و جزیه شرط است **دوم** علمی است که تعلق بدل دارد و آن دولوع است علم اعتقاد و علم اخلاق
علم اعتقاد است که بدانکه مصالح عالم یکی است و او قادر است و عالم است و حق است و سبب است و
خیر است و در بدست و قدیم است و متکلم است و او را صفات کمال است و رسول علیه السلام را قبول
کند با آنچه از وی اجازت است از امور دنیاوی و عقباوی و بدانکه خرد بشر بتقدیر خدا از وی است
و هیچ مخلوق را بر خالق حق نیت بلکه حق او بر همه واجب است و قرآن را مخلوق است و لغا و خدا
تعالی حد را بدن مؤمنان در نیت حق است و ترتیب افضلیه خلقت را درجه بر ترتیب خلقت است
و علم اخلاق آنکه بدانکه کرد و جعل و حقد و حسد و حرص و امل در از و حجب و کذب و غیبت و
ذور و ریاضت است احتر از این واجب است **یکم** بدانکه تواضع و سخاوت و نصیحت
و قناعت و توکل و یقین و وفا و جود و شکر و صدق و ذکر است مولی و ذکر موت از جهات
و سبب حصول درجات و حاصل کردن اینها واجب است **کام** که نیت یکی سخن است
و در یکی کتابها جزو است و در علم نیت مصالح کردن می باید چون تصحیح عمل و تهذیب اخلاق
و احیای شریعت و منفعت خلق و نیت بدنی باید کرد چون تحصیل مال و جاه و قرب پناه
و طلب منصب و تقدیر محافل و مسالمت بر اقوان و مجاد با باخوان اما تعلیم علم خلقت و نجوم و طب
و شعر و علم معارف و مناقبه خود احسان است **دوم** این همه علم نفس ناطقه است علم رفیع بر
حق و کرم و جلال و جبرانی است که مجال تعلق دارد همه افعال شکل اگر عینی را از لذات و قناعت
و مباشرت سوال کند که نیت نیت است **سیکمان** در ره جانان بمنقولات سرگردانی نیایی لذت
و جبران معقولات یونانی اگر و عشق می باید که عشقش دلیل آید که کرمی دوست ره بردن معقولات
توان و عشق الهامی است نه اعلی و جبرانی است نه برانی آمدن است نه آموختنی است ایما
جز از سوخته آموختنی عشق آمدن بوده آموختنی و هر علمی که از روز سعادت با نذر درود
هم از آتش دوزخ با نذر آید **سعدی** نبوتی نوع دل از نفس عزیز است علمی که به بحق
نماید جهالت است اکنون بلکه هفت جز رسالت واجب است اول اعتقاد صحیح که اگر
بدعتی نبود **دوم** تو به افصح که پس از آن ذلتی زود سیوم خوشتر دیدار کردن صفای که کسی را بر وی
حق نام چهارم علم اعتقاد بدانکه از خدا تعالی بگذارد و از نهی بازماند هیچ ریاضت نفس
چون کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن و کم با خلق صحبت کردن و این وقتی میرسد که در زیاده اجازت

کن

کنند باید بر تیز از کار بدست نشتم اختیار کردن در پیش بر تو کز یا هفتام دوام مراقبه و آن حافظ
ناظر است تن خدایم و در وجل است بر ظاهر و باطن خود چون این مقدار علم حاصل شود باید که گوشه
یکروز و بخت مشغول شود بر کسی میانی جمعی سعیدی از گوشه که یکجا بنشیند از همه کس
آشنا و دوست و آنچه میباید در عمل آرد تا آنچه نمیداند بر او مشکوف کرد **دوم** آنچه میدان
آن کار را یاد تا در علم یا بی از سراسر **فصل دوم** در بیان احتیاج علم بعمل بدانکه علم
بجمل نافع نیت که صورت رسالت پناه صیلا علیه السلام از آن باز داشت خواسته است و فرمود
امروز با بدنه علم لایسع و هر که ندارد که مجرد علم سبب نجات او است یا موجب حصول درجات است
این قول فلاسفه است که در این عالم حجت مگر تزیو که اگر در وی در میان این میرود و تزیو
کمان و شیخ دارند نگاه شیرین و یاد زوی در آید بی آنکه این اسکم را کار فرما بد هیچ نافع خود
ترا شیخ بگفت دادند تا زوی میکنی بر تن تو چون از وی سپر سازی مانی زنده در هیچ
و اگر یکی که سینه یا تشنه است میدانند که مان دفع کنند که سینه است و آب دفع کنند تشنه
این علم او هیچ کار نیاید و بعلم که سینه و تشنه نروید **دوم** هر چند آب صاف در او در یکی
سودت نکند چون بر ندریما و نخوری اگر جامه مرد در یکی است میدانند که صابون و آب
زائل کننده ریم است بجز علم آن هر که جامه و سپید نشود و اگر یکی جنب است و یا محرم است
در احکام غسل و وضو عالم است بجز علم جنابت و حدث از خود زائل نتواند کرد **سوم** جو طمعت
است خرمست کسی جو جملان که ز منت آید گرفته جیمان احرام یکی خفته در بطی و اگر یکی
ریاضت است و مصلح آن مرضی میدانند بی خوردن در دو پر عزیز نیکو نشود **دوم** وصف با دست
با دهائی نیست بی شرب با ده زبانی قال الله تعالی فنه کان یرجو القادر فیسجل علی
صالحه و لا ینکر آه اگر در وی علم جنایه و حیای که میدانند تا علم العمل مقرون نکند هر که در
نیاید نابرده ریح کج میسر می شود نزد او گرفت جان برابر که کار کرد قال علیه السلام الکسی
دان نفس و عمل لما بعد الموت و الا حق من اتبع الهوی و تمنی علی الله و قال علیه السلام طلب
اجتهت بله عمل ذنب عظیم **دوم** این عمل ای خواجگی هر که خدا نهد جز از کمی خوشه بچند
هر که او تخمی نکاشت نعوذ با بدنه علم بله عمل و منه عمل بلا علم **دوم** که فیهی است
لیک شورا میزند دیو خیز در روز سنا خیز و اربود زاهدی بز یکی خیز **سوم** دوزخ است

کن

لیکن تر علم معین بی کاینی است و عملی علم دیوانگی بنابر دو احتیاج است که علم و عمل چون شمشیر
 و سوزن است **بیت** سوزن و رشته از بی بونذ این بدان و آن برین است حاجت زهد
 بی علم تخم در نور است علم بی زهد مرده در کور است اگر بود علم پسند بودی حضرت رسالت با هم
 در باب ابن عمر که از علمای صحابه بود این فرمودی نعم الرجل عبدالله لو كان یصلی بالنیل
 لا یکن لماریکه لکفار کان من یراه لمار دار کار **بیت** طاعت اطاعت شریعت است هم
 در او راه در نواهی و محصیت مخالفت شریعت است مثل صوم عبیدین و ایام نزولت اگر هم
 در صورت طاعت است اما چون مخالف شریعت است محصیت است و نزاع و طیبه با شکوه و
 ملوک خود اگر هم بازی است اما چون موافق شرع است طاعت است پس ثابت شد که طاعت
 اطاعت شریعت است نه نماز و روزه و محصیت مخالفت شریعت است نه اول و آخره شرع
 شرع کرد و داد پس ملک دین تا دامن قیامت کرد و بندگی شمس جزیت اول نگاه داشتن
 و زمان شرع دوم با اختیار و خواست خدا تعالی خشنود بودن سیوم رضا بقضا و قدر و قسمت خدا
 تعالی **بیت** رضا بکلیت اختیار کن سعیدی که هرگز بندگی زمان حق است از احمق و لغوف
 و دوزخ است راست با خدا و نیکی خلق هر که با خدا راست و راست کار است و با خلق نیکی خویشی
 و برداریت او موافق است و راستی با خدا تعالی آنست که حفظ خود را در اخراجی امر وی کند
 و نیکی با خلق آنست که کسی را با او داد خود نذر در طلب خود را بر او خلق در و دادم که مراد ایشان
 موافق شرع بود و در ویشی آنست که اگر برسد یا نرسد و اگر نرسد هرگز نرسد و اگر نرسد هرگز نرسد
 تفرقه الموجود و ترک طلب المفقود آنچه دارد تفرقه کند و آنچه ندارد تطلبد و گفته اند در ویشی شمس
 جز است اولاً ترک سوال دوم ترک در سیوم ترک حبس **بیت** فقر در این جهت ترک خواست و ترک
 رد و حبس بر چه می خواهد چه سیداری چه در ویشی است این خواجگی از سر کبر دور کن بی طایفه
 سرکه در ایام و جباری چه در ویشی است این فقر او افنی است از کونین و اقبال بقوی بجمیل در
 گفته اسرار یا چه در ویشی است این و گفته اند اول حرف فقر فاست و آن عبارت از فنا است
 و الفناء و العفوه یعنی از محبوب دوم قاف و آن عبارت از قرب است **بیت** سیوم را در آن
 بر بویسته است یعنی رسیدن بجهت رجویه و آن عبارت از بقا است و آن ادراک کند
 بدویشی آن **بیت** راه فقر است ایام مسافر فاقه در وی رفتن است اندرین نفس کشی
 کا فز بر کشتن است **فصل** سیوم در بیان اخلاص **بیت** علم و عمل بی اخلاص
 مفید نیست که حق تعالی اجبار میکند از قصه در انیل فبعضیک لاغونیم اجمین الا

عباد

عباد که منهم المخلصین در این آیه هم کس داخل است از علما و وحاکما و ذیاد و عباد که مخلصان
 زیرا که اعواد او بواسطه محبت دنیا است و مخلص کسی است که خدا را برای خدا عبارة
 کند خوره مخلص را از راه نتواند برد که الا مخلص خلوص نیست نه اغراض الدنیوی و نه
 علم و عمل چون روغن و قیتله است که بی شعاع آتش روشنائی زهد و اخلاص چون شعاع
 آتش است **بیت** علم و عمل از این قبیل بود لیک چون روغن و قیتله بود بی ز اخلاص
 این هر خوش نیست روشنائی کجی جو آتش نیست و درین سبب مطور است اگر کسی بر این نماز
 که در در آن اجر است و نه وزر و بر قول بعضی بزمند اما در صوم ریا داخل نیست الصوم بی و
 اما جزای **بیت** کوشش که زین شغل بدین رسته تا چون نظامی بجای رسته و گفته اند علم و عمل
 چون مس و بر سبب کم به است و اخلاص چون در وی کیم است **بیت** یکزه زکیا و
 اخلاص که سر من نهی صوم خاص و اخلاص مستقیان خالص کردن نیست است از اغراض
 دنیاوی و محل اخلاص دل است و دل نگاه خدا تعالی است و محل جوارح است و نظر کا خلق
 پس کوشش در اخلاص بیشتر می باید و لهذا منافق عمل دارد چون اخلاص ندارد مگر نیست
 و مرای بدان مانند که مغلیس در بازار رود و دو کسه خود بسک ریزه یا بسیم قلب بر کرم باشد
 هر کس را بنام مردمان دانند که در این کیم است و معلوم است که بدین نمود او را منفعی باشد
 و سودی و سودی نتواند کرد پس برای حصول مطلوب هر شمس شرط است علم و عمل و اخلاص
بیت با علم و عمل که چه روی در و محبوب بی یاری اخلاص نه بینی رخ مطلوب چنانکه جوارح
 را هر شمس شرط است در روغن و قیتله و شعاع آتش تا اگر یکی باشد مطلوب فایده باشد
 و اخلاص عارفان آنست که جمیع افعال و اقوال بر این خدا تعالی بود هیچ جز از حرکات و
 سکانات اینان بر مقتضای بر اعدادت نبود از خوردن و خفتن و گفتن و مخالفت کردن و دیدن
 و شنیدن و در هیچ کاری از میل بخلق نبود و اینجا معنی اخلاص خالص کردن نیست است از
 اغراض کونین و غلامت اخلاص این است که از مدح خویش نشود و از مذمت بزرگراه نشود
 طعنه دشمن و تحسین دوستان شنیدم است و بی شده خوب و خوش در کزیرم و ریا از
 تعظیم خلق متولد می شود و علقه ریا آنست که خلق را سخر قدره خدا تعالی دانند و این را چون
 جمادات را قدرتی و ارادتی نیست این لازم نیست هم آنچه قدرت و اراده ایشان است
 متهور قدرت خدا تعالی است و ربی و راجی نتواند رسانیدن جز ارادت و قدرت او پس در
 حق نفع و در چون جمادات اند و خواجهم فیضی عیاض هم فرموده است که ترک عمل سبب درمان

جوارح



ریاست و عبادت کردن برای نمودن خلق شکر است **کلیدی** در دوزخ است آن نماز که در چشم
 مردم گذری دراز و هرگز از مع خود خوشی نشود و از لذت ناخوش او بمقام اخلاص **بشیرت**
 از دوستان است تحسین و از دشمنان است طعن و تخریب کسی که هر دو بنزدش برآید
فصل چهارم در بیان شیخ **بنا** علم و عمل و اخلاص بی شیخ و مقتدا نیست **بنا**
 رسول علیه السلام فرموده است الناس کلهم موی الا العالمون و العالمون کلهم موی الا العالمون
 و العالمون کلهم موی الا المخلصون و المخلصون علی خط عظیم یعنی مردمان همه موده اند مگر اهل
 علم و عالمان همه هلاک شده اند مگر عالمان و عالمان همه موق شده اند مگر مخلصان و
 مخلصان در خط عظیم بزرگ یعنی آگاه در خود نظر کنند ببلد و عجب پیش آید **بنا** نزدیکی
 راستی بود چنان این دانند سیاست سلطانی چون بیم نذر دودستان از جرم خطاست
 مخلصان را نظر بپیر همه عجب است و بمقام ولایت رساند الان اولیاء الله لا خوف علیهم
 و لا هم یحزنون و علم و عمل و اخلاص از برکت نظر او حاصل شود **بنا** راه روانی که ملک
 بی اندر ره کشف از کشفی کم نیست **بنا** پیری چون باید تا راه نماید و اخلاق زبیر دور کند
 و اخلاق حمیده بجای آن **بنا** در آستان فقه است بر غمی که خواهی ای خواججه
 دین و دنیا آستان طلب کن و این از همه ام است که او بر شال از وزنه چراغ است **بنا**
 بی پیریم قلب بود سگد قلب نقد مردان نیست **بنا** نماند از این بازار در میان که هر سلطان نیست
 که نه لایق لم لادین که **بنا** شیخ با دی را از می گذاب چگونه شناسند گفته اند که سینه الهی پیر
 جمله است که طالب صادق را بمید می گذاب گرفته اند و حق تعالی او را فرستاده دهد که آید
 را از فضل شناسد **بنا** آنجا که نشان قلب عشق است در جبهه او چون نور سید است دیگر که
 در اصل فطره نوری از نور شیخ با روح او همراه گرداند که بود ملاقات کمالیته و ولایت
 در یابد و بدین یازد و در عالم ظاهر بر آن نیهاست اول آنکه عالم بود که هیچ جا بل
 بخند از سینه بود عالم بک با عمل و اخلاص بود دوم آنکه از حسب دنیا و جاه او امانی که باشد
 و کلی اقبال بحق که به **بنا** روئی در خلق مقتدا از و است کاین راه خدای
 راه هو است به او ترا تو او را دوست نیت پرستی تویت پرستی او که **بنا** سوم آنکه
 متابعت شیخی که به پیش که متابعت او مسلک باشد **بنا** محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 خاصیت است اگر این سر بجنبان آن سر بجنبند **بنا** سلسله زلف در دست خسته
 دام بلاست هر که در این حلقه نیست غافل زین ماجرا است **بنا** چهارم آنکه بوزمان پیران نوع

ریاست

ریاست کشیده باشد از کم خوردن و کم گفتن و کم گفتن و اتفاق بسیار کردن **بنا** آنکه
 بخارم اخلاق سیرت او شده باشد چون صبر و شکر و توکل و یقین و سخاوت و
 قناعت و امانت و علم و تواضع و دانایی و صدق و جاه و وفاداری و قناعت و نوری
 از نور سیرت او علیه و سلم اقتباس کرده باشد که اخلاق ذمیه در آن ناجر گفته
 باشد از کبر و بخل و عقده حسد داخل در او سبکی و سبکی و این چنین نادر
 نوزان یافت و چون دریافت و سیر او را بخود قبول کرد باید که پیر را محترم در دم بظاہر
 و هم بیاطن احترام نماید **بنا** با وی سجده کند و حجت گیرد و در هیچ سله اگر چه می
 دانند که پیر را خطا داده است برابر می کند **بنا** در هر محسن حجت کردن خطاست
 خطا بر بزرگان کفر است و پیش پیر سجده نینکند و بجهنم بر نوافلی
 بسیار کندارد و دروغ نکوید و زدی نکند و آنچه رسد بصدق اطلاق ظاهر
 سازد و پنهان نذارد و هر چه پیر حکم کند بقدر مقدر اطاعت نماید و احترام
 باطن آنکه پیر چه در ظاهر کوشش می در در باطن منکر آن نباشد هم بگفته و هم
 بکرده و الا نه منافق بود اگر بتواند ترک صحبت او کرد تا آنجا که اندرون نیز بتوانی
 بگردن کرد **بنا** راه ادب این است که سعدی گفته است **بنا** بهترین بهترین
 تیرستی نیست پیر چون با بنیان است که نهال را تیرست کند اول زبیر را اصلاح
 کند و سنگ و کلوخ را دور کند و بیرون اندازد و اگر حاجت آب باشد آب دهد
 و مثل کلمه طبیعت کسبه طبیعت اصلها ثابت و ذمها فی السواد و از پیر هیچ نوع چاره
 نیست که شیخ فی قومه کالینی فی امته و من لا شیخ له فشیخه ابلیس **بنا** هر که پیری
 نباشد پیر او شیطان بود **بنا** خواجگی بی پیر بودن کار نادانان بود بزرگان را رسیدند
 که از ریاضتها می گذام سیرح الا نرست گفته که اگر مردم عربی روزه دارد و نفس
 که سیرت عاقل کند یا نام نسیب قیام کند چون او را پیر باشد هیچ فرضی حاصل

نشود بلکه از بسیار طاعت بانواع عجب در ماند و بگوید سبب است که در اما با شکر
 نظر سعادت پیر مقصد و مقصود رسد و مردم چون علم بیاموزد او را شرف حاصل
 شود چون طاعت کند عالی تر کرد و چون به اخلاص کند این شرف را بعد کمال است
 در این محل پیر باید تا این عجبها بشکند تا در میزان زده گردد باید تا در پادشاه
 ارتداد نیارد و گاهی نکند و بداعت نشود و بند پذیر بود و در میدان را زبیر است
 نصیحت که در انداز کند آزاد کردن اگر چه پیر مجرم را تسخیر است ولیکن بی
 نشانید مجرم کردن گرفتار تر باقی حاصل خط باشد بعد از هر روز در این
 بد آنکه سلوک سوئی خدا باقبال و اعراض حاصل شود اقبال رومی آوردن
 بخدا و اعراض رومی که ایندن از عزیز او **عنه لاله الا الله محمد رسول الله**
 همین است اقبال الی الله بروام ذکر باشد و اعراض از عزیز او بگفت هو الی
 و پاک کردن دل از محبت ماسوی الله پس بگردد کار بد و جز نشود دوام در حق
 و ترک هر چیزی که مانع است از در حق هر چه در این استخراق حاصل شده باشد
 امید باشد که از آنها باشد **چنان بروی تو آشفته بوی تو گشت که سیم**
 جواز هر که در دو عالم هست و سلوک این را لطف نه بجز که طالب است سوئی مطلوب
 و نه بجز که مطلوب سوئی طالب بلکه مثال طالب و مطلوب **شکسته بی نظیر است**
 با آینه کما قال الله تعالی و کنز ارب الیه من جبل الورد و قال الله در حکم این
 گنیم **سعدی حجاب لیت تو آینه صاف دار زنگار خورده کی باید جمال دوست**
اما زین در آینه است مانع بجلی است شرط زوال آن زنگ است ساهایی
 در بی عقود بجان کردم دوست در خانه و ما کرد جهان میکردم بر گاه آینه
 مقصود کرد صورت در او بجلی که کرد در بیت هر چه رومی دولت مصیبت زد
 بجلی تر همی از این معیانه اتحاد صورت بود با آینه و اتحاد آینه با صورت

طول

جلول و اتحاد ایجا حرام است ولیکن کار استغفار عام است و الحمد لله رب العالمین
 والصلوة والسلام علی من بعد محمد و آله الصالحین **ای قوم بجز رفته کج نید**
کجا شد عشق همین جا است بیاید یا میشد تم
کشف حجاب الیه شرفه الله فی الدارین این کار پس بزرگ است و همی عظیم است عباد
 سخت تر است از حق خداوند تعالی که حق خداوند تعالی به توبه و استغفار بگذرد و حق مخلوق
 تا او را نشود گنمی بگذرد و شمشید که بدان مرتبه رسیده است که خود گذرشته شفاعت دیگران
 کند اگر ذره حق مخلوق بر او مانده باشد پائی از عاصات بر ندارد تا او را بخشود کند ای برادر
 حقوق عباد و عبده در شور است حدیثی در نظر آمده است اگر کسی خانه کعبه را سنگ سنگ کند
 و بسوزد صحت آن نبود که مؤمنی را بی موجب شرعی برنج رساند ای برادر امروز هر کس
 بخیال فاسد قناعت کرده و بگمانی دروغ سپیر شده اگر دین بدین آسانی بودی که خلق
 نیامدند جگر آسیا و اولیا هر که آب نشوی ای برادر تو از دین و دان چه خبر سوسن باش
 و ایان خوف جان عزیز در می بکشد جانها فدای ایان کن زن و فرزند و مال خود چه
 باشد بهیست هیسات اصحاب معرفت و ارباب لیسرت را خواب و قوار و سکون
 نماند **از خوف حاکمه که در قلم بر رفت است از هیبت قضا و قدر جگر با کباب**
در لبهای در معلم ملکوت مکر و در بلغم با غوره بین خاک بر سر می کشد و می
 گویند **گنیم مکر محرم اسرار شنیدم در بر بار شنیدم کی دانستم که با کمال دانش در**
بیکده قابل زار شنیدم ای برادر هر که او را لحظه لحظه بر خویشتم ماتم و نوحه کی نیت
لطال است بر عفت لیت مرد است این چه طبعی فاسد است اگر از روز کسی را
 افتاده است چاه و غمت می باید و نفاذ از دهنی می باید عشرت و عیش بی باید
 و با این همه آشنایی با حضرت جل و علا باید **خواجگ بندار که دارد حاصلی خواجگ**
بجز بند بند نیست سبحان الله این چه روزگار است حال بامبران مکر آن روزگار است

حاصلی:

که بجز فرمودت می اندر علی ان س زمان لعلون فی المساجد
ولیس فیم ایمان خاک بر سر باید کرد و در مهیت خود را باید داشت

این چهارده رساله اند در یک جلد
پانزده

- ۱- تجرید رساله نقشبندیه و دیگر رساله در بیان
- ۲- در بیان کماله کماله و در بیان
- ۳- در بیان چهارم رساله فی السیرة عبد الرحمن
- ۴- اخفی عن عینم در بیان فوائده و در بیان
- ۵- در بیان و قافله
- ۶- در بیان رساله سلمی بعلین الدار
- ۷- در بیان کواخ نام رساله در بیان قول النبیه
- ۸- علیه الصلوٰة والسلام عرف نفسه الخ
- ۹- در بیان شرح آمنت باشد با زدهم
- ۱۰- گنج الاسرار در دوازدهم نایه
- ۱۱- القصد فی معرفه الدنیا سبزه دهم
- ۱۲- سلوک الرجال چهاردهم رساله
- ۱۳- علی متقی مع پانزدهم مقصود الصالحین